

تحلیل انتقادی روایت‌های واقعه یورش غز به خراسان (سال ۵۴۸ق)

اسماعیل حسن‌زاده*

چکیده

یورش غزها به خراسان در دوره سنجردر سال ۵۴۸ق، از مهم‌ترین وقایعی است که راویان و گزارشگران هر کدام از زاویه خاصی بدان نگریده‌اند و زوایای دید متنوعی را تولید کرده‌اند. این مقاله برای درک و تبیین اصالت و دقت در امر واقع روایت‌های واقعه غز، از شاخص‌های روش تحلیل انتقادی روایت، بهره‌گرفته است تا نقش راوی، زاویه دید، تبار و ریشه، زمان و مکان را در روایت‌های تاریخی نشان دهد. تا خواننده تاریخ با استفاده از این روش نقد، معرفت لازم برای شناخت روایت‌هایی با شهرت روایی و متواتر به دست آورد. هفده روایت مورد بررسی این پژوهش، برگرفته‌ی سه سنخ از منابع یعنی تاریخ نگارانه، شاعرانه و منشیانه است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد به‌رغم آن که این روایات پسینی از ناحیه قوم مغلوب هستند، اما به نوعی نمایان‌گر دوری تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی از درباری بودن و همچنین تأیید اثر عوامل درون ساختاری - از جمله سلطان - در این شکست می‌باشند.

واژه‌های کلیدی: روایت تاریخی، تحلیل انتقادی روایت، واقعه غز، تاریخ‌نگاری، سلجوقیان.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س). (ismailhasanzadeh@yahoo.com)

مقدمه

سنجر واپسین سلطان بزرگ سلجوقی در مدت بیش از ۶۰ سال حکمرانی و سلطنت، نبردهای کوچک و بزرگی را به انجام رسانده بود. از میان آنها دو واقعه، جنگ با قراختائیان و غزها از اهمیت زیادی در نزد مورخان برخوردار است. اولی بنیان سلطنت را متزلزل و دومی آن را به نابودی کشاند. مورخان با رویکردی پس‌نگرانه با آگاهی از اهمیت غایی دو نبرد بالا، آنها را در کانون «داستان/ حکایت» سلطنت سنجر قرار داده‌اند. نگاه آسیب‌شناسانه‌ی مورخان در دست‌یابی به علل انحطاط و سقوط سلجوقیان، واقعه دوگانه را نقطه عزیمت انحطاط و سقوط متصرفات شرقی تلقی کرده است. نوشتار حاضر با هدف تحلیل روایت‌های واقعه غز به شناسایی تبار و ریشه ساختار و محتوای روایت‌ها و زاویه دید مورخان برآمده است.

برای این منظور هفده روایت گردآوری شده است. این روایت‌ها را می‌توان با توجه به نوع رویکرد، به سه دسته کلی تاریخ‌نگارانه، شاعرانه و منشیانه دسته‌بندی کرد: نخست؛ گزارش‌های شاعرانه؛ انوری و خاقانی و دوم گزارش منشیانه؛ وطواط، که این دسته از منابع، ویژگی‌های خاصی دارند و در این نوشتار از نظر ساختار و محتوای تبیین خواهند شد. سوم؛ روایت‌های تاریخی که به دو دسته متقدم (اصیل و غیراصیل) و متأخر تقسیم شده است. روایت متقدم اصیل، از نظر هویت و منشأ روایتی، محتوی و ساختار، تفاوت‌های بنیادینی دارند؛ در حالی‌که روایت‌های متقدم غیراصیل و متأخر از هر نظر وابسته به روایت‌های اقتباسی‌شان هستند. روایت‌های متقدم اصیل، به‌رغم تفاوت در جنبه‌های شکلی و محتوایی، از نظر زاویه دید، تشابه‌های بنیادینی دارند. همه‌ی آنها در قضاوتشان عناصر درون ساختار قدرت سلجوقی را عامل اصلی واقعه شکست معرفی می‌کنند؛ حتی سلطان را از تقصیر شکست تبری نمی‌کنند. این رویکرد قضاوتی، تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی را از سلطنت محوری و درباری بودن دور می‌کند و استقلال نسبی به آنها می‌بخشد. البته باید توجه داشت همه این روایت‌ها از نوع روایت‌های پسینی است؛ یعنی روایت بعد از مشخص شدن نتیجه‌ی واقعه است. راویان با توجه به انحطاط و سقوط سلجوقیان به بررسی و تحلیل حادثه پرداخته‌اند و این رویکرد نتیجه‌ی محتومی را به روایت تحمیل کرده است، یعنی روایت قوم شکست خورده که به دنبال جستجوی علل انحطاط و شکست بودند.

کاربرد تحلیل انتقادی روایت در مطالعات تاریخی، در خوانش متن تاریخی و به تبع شناسایی، اعتبار روایت را به دنبال دارد. به سخن دیگر، تحلیل انتقادی روایت به اعتبار سنجی روایت‌ها می‌پردازد و جایگاه روایت اصیل و غیراصیل را نشان می‌دهد. در پژوهش‌های ایرانی و خارجی نه تنها تحلیل انتقادی روایت‌های تاریخی جایگاه خود را نیافته و حتی واقعه غز نیز چندان مورد توجه انتقادی پژوهشگران قرار نگرفته است و آنچه در تحقیقات سومر،^۱ ستارزاده،^۲ عبدالقادر وزنه^۳ و یوسفی فر^۴ آمده چیزی فراتر از نقل دوباره‌ی یک یا چند روایت با سبک و شیوه مورخان پیشین نیست. به عنوان نمونه، یوسفی فر به روایت مفصل ابن‌اثیر، و ستارزاده و عبدالقادر وزنه به چند روایت، بدون توجه به اصیل و غیراصیل بودن روایت‌ها، به نقل مجدد روی آورده‌اند. خوانش جدید به تولید فراروایت نینجامیده است. البته این مقاله به دنبال ارائه فرا روایت نیست؛ کاری که نویسنده در مقاله‌ی دیگری از روایت‌های فتح خوارزم انجام داده است، بلکه سعی دارد به اعتبار سنجی روایت واقعه‌ی غز در محورهای اشاره شده در چارچوب مفهومی بپردازد تا شاید در آمدی بر نقد روایت‌های تاریخی بگشاید.

چارچوب مفهومی

روایت‌شناسی به عنوان ابزار روشی در رشته‌های زبانشناسی و نقد ادبی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده، اما در تاریخ‌شناسی در آغاز راه است. در دهه‌ی اخیر جفری رابرتز مجموعه مقالاتی با عنوان «تاریخ و روایت» منتشر کرده و در آن سعی نموده با انتقال روایت از ساحت رمان و داستان، به عرصه‌ی تاریخ، گامی اساسی در روایت‌شناسی تاریخی بردارد. این کتاب، با رویکرد پسا اثبات‌گرایی به تقریب ساحت روایت به تاریخ پرداخته و فاصله

۱. فاروق سومر، (۱۳۹۰)، تاریخ غزها، ترجمه وهاب ولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۱۶۷-۱۵۶.

۲. ملیحه ستارزاده، (۱۳۸۴)، سلجوقیان (۴۳۱-۵۹۰ق)، تهران: سمت، صص ۱۴۹-۱۴۰.

۳. یحیی حمزه عبدالقادر وزنه، (۱۴۲۴ق)، الدولة السلجوقیه فی عهد السلطان سنجر، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة، صص ۱۹۴-۱۸۳.

۴. یوسفی فر، شهرام، (۱۳۸۶)، تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سلجوقیان، تهران: دانشگاه

تاریخ و داستان را به نفع داستان کاهش داده است.^۱ چنین آثاری فقط در ساحت نظری و انتزاعی باقی مانده‌اند و به تقویت معرفت‌شناسی و فلسفه نظری تاریخی کمک می‌کنند، اما در نقد روایت‌های تاریخی به معنی امر واقع راه طولانی در پیش دارند. قالب‌های نظری برآمده از دل نقد ادبی؛ فرصت لازم برای تبلور و ظهور امر واقع در این نظریات را با مشکل مواجه کرده است. با تحلیل انتقادی می‌توان فاصله تاریخ و داستان را به نفع تاریخ کاهش داد.

روایت به تعبیر مایکل تولان «توالی ادراک شده‌ای از وقایع که به صورت غیراتفاقی، هدفمند و معنی‌دار با هم مرتبط‌اند»،^۲ به یک شاخص مهم تاریخ، یعنی زمان تاریخی توجه نکرده است. این شاخص می‌تواند فهم تاریخی وقایع را از خیالات و اسطوره و زمان‌های غیر تاریخی تفکیک کند. فهم روایت در فرآیند پیچیده و چند لایه صورت می‌گیرد و در سطح کلان نظم، گزارشگر - راوی، روایت، خواننده حضور دارند که می‌توان از آن به سطح بنیادی روایت یاد کرد. هر چند این سطح نوعی روند خطی را نشان می‌دهد، اما در فهم، در دیالکتیک با سطوح دیگر قابل تحقق است. در سطح میانی نظم روایتی یعنی آغاز، میانه (متن) و انجام روایت از یک سو و خرد نظم روایتی یعنی زاویه دید، ساختار و محتوی از سوی دیگر سر و کار دارد که می‌توان این سه سطح را زیر ساخت، میان ساخت و روساخت روایت نیز نامید. هر چند تحلیل انتقادی روایت، به ساخت‌های سه‌گانه می‌پردازد و روابط دیالکتیکی آنها را برای تسهیل فهم تاریخی ضروری می‌داند، اما در این مقاله، بنا به ضرورت‌های پژوهشی به خرد نظم / روساخت روایت بسنده می‌شود. در خرد نظم روایت، پنج عنصر نقد؛ توالی - گسست زمانی، دوری و نزدیکی مکانی، پیوستگی و انسجام متنی، کانون سازی و شخصیت‌شناسی روایت‌ها توجه خواهد شد.

توالی - گسست زمانی: توالی زمانی به عنوان یکی از عناصر نقد تاریخی روایت، به این معنی است که گسستی بین زمان واقعی و زمان متن دیده نشود. اگر تفاوت بین دو زمان

۱. جفری رابرتز، (ویراستار)، (۱۳۸۹)، *تاریخ و روایت*، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، صص ۷۴-۸۲.

۲. مایکل تولان، (۱۳۸۶)، *روایت شناسی: درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی*، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت، ص ۱۶.

فاصله‌ای اتفاق بیفتد دچار نوعی گسست یا نابه‌نگامی می‌شود.^۱ هر چه زمان واقعی به زمان متن نزدیک باشد به همان درجه روایت؛ جزء نگر، تفصیلی، پویا و علی - معلولی است، و بین دو زمان، تناسب و تعادل ایجاد می‌شود. تناسب به این معنی است که گزارشگر - راوی زمان و جملات بیشتری برای توصیف روایت اختصاص می‌دهد؛ برای نمونه گاهی راوی در روایت، زمان بیشتری برای یک واقعه کم اهمیت (به اعتبار خوانش امروزی) صرف می‌کند؛ در حالی که گاهی از کنار یک واقعه مهم با اختصاص زمان اندک گذر می‌کند.

نزدیکی - دوری مکانی: کارکردی به نسبت مشابه با توالی زمانی دارد. هرچه راوی از محل واقعه دور باشد، به همان نسبت از توصیف کامل روایت دور خواهد بود. دوری مکانی در گردآوری داده‌های تاریخی مانع ایجاد می‌کند، گاه مورخ را وامی‌دارد تا روایت‌های اصیل را در تاریخ‌نگاری خود با تغییر اندک و گاهی بدون تغییر درج کند. اعتبار روایت غیراصیل، به تناسب موجود بودن یا مفقود شدن روایت اصیل در نوسان است. پیوستگی متنی معطوف به ساختار و انسجام ناظر بر محتوای روایت است. اجزای روایت به‌طور هدفمند و معنی‌دار در کنار هم قرار گرفته و شبکه ساختاری و معنایی ساخته و خط سیر مشخصی را دنبال می‌کند. گاهی راوی جهت حفظ پیوستگی و انسجام، زاویه دید متعددی را در یک خط سیر اتخاذ می‌کند. این زوایای دید، گاهی نقش زمینه و بستر را در روایت، بازی می‌کند و اجزای روایت، تقدم و تأخر نقشی کسب می‌کنند و همچون حلقه‌های زنجیر به هم متصل می‌شوند. این روابط، معنایی را در کانون روایت نشان می‌دهد که اغلب از رویکرد غایت‌شناسانه‌ی روایت حاصل می‌شود.

کانون‌سازی، زاویه دیدی است که وقایع به‌طور غیرصریح از رهگذر آن دیده، احساس، فهمیده و ارزیابی می‌شود. کانون‌سازی در روایت، علاوه بر منظر زمانی - مکانی بیان‌کننده‌ی منظر شناختی، احساسی و ایدئولوژیک نیز هست.^۲ مورخ در توصیف وضعیت بحرانی، اغلب به کانون‌سازی دوگانه دست می‌زند تا تقابل و تعارض کانون‌ها را ارزیابی کند. به‌عنوان نمونه در روایات واقعه‌ی غز، اغلب دو کانون غز و سلطنت دیده می‌شود. مورخ به تناسب غایت‌روایی به کانون‌سازی‌های درونی در هر یک از کانون‌ها متوسل

۱. همان، صص ۷۹-۸۱.

۲. همان، صص ۱۰۸-۱۰۹.

می‌شود. در کانون‌سازی سلطنت، باز دو کانون ساخته می‌شود تا با جهت‌گیری‌های احساسی و ایدئولوژیک، بار وجه منفی به سوی خرده کانون متوجه شود. به سخن دیگر، راوی در درون این کانون‌سازی‌ها، نوعی رویکرد هویتی خودی و دیگری (مثبت و منفی) را لحاظ می‌کند.

شخصیت‌شناسی به عنوان پنجمین شاخصه‌ی نقد روایت تاریخی، ناظر بر زاویه دید و محتوی است. در این شاخص، موقعیت راوی و شخصیت‌های روایت نسبت به رویداد ارزیابی می‌شوند. موقعیت راوی را می‌توان به دو عنصر درون رویداد (بازیگر) و برون رویداد (ناظر) تقسیم کرد. موقعیت بازیگر به چند بعد موضع‌گیری، فعال‌گری و غیرفعال‌گری قابل تجزیه است. شخصیت نسبت به رویداد چه موضعی دارد؟ آیا همدردی، تایید یا انزجار از خود نشان می‌دهد؟ در چارچوب روایت نقش پویایی برای بازیگر در نظر گرفته شده یا نه؟ یا بازیگر به‌رغم نقش واقعی در رویداد، توسط راوی نقش غیرفعالی برایش تعریف شده است.^۱ هرگاه اختصاص جایگاه‌ها با سه منظر شناختی، احساسی و ایدئولوژیک در آمیزد، جایگاه راوی در نام‌گذاری، توصیف ظاهر بیرونی، اعمال و ویژگی‌های اخلاقی شخصیت‌ها تجلی می‌یابد.^۲ البته باید افزود که درک و فهم ابعاد مختلف شخصیت به دلیل نقص دانش امروزی، قادر نیست فهمی در خور شناخت واقع‌بینانه از شخصیت‌هایی که در روایت‌ها موجود است، ارائه دهد. این نقص در مورد مورخانی که با دوری زمانی و مکانی با بازیگران زندگی می‌کنند نیز صادق است. نقص احساسی و ایدئولوژیک نیز راوی را به ارائه زاویه دید خاص و تفسیر منحصر به فرد و حوزه معنایی خاصی وا می‌دارد. حال کوشش می‌شود تا با پنج شاخص نقد بالا، روایت‌های واقعه غز مورد تحلیل قرار گیرد.

تبارشناسی روایت‌ها

نگارنده از منابع در دسترس درباره‌ی سلجوقیان، ۱۷ روایت واقعه غز را گردآوری و به اعتبار سبک و نگارش به سه دسته‌ی کلان، روایت شاعرانه (دو روایت)، منشیانه (یک روایت) و تاریخ‌نگارانه (۱۴ روایت) دسته بندی کرده است. اطلاق کلان روایت، به اعتبار سبکی و گستردگی است نه گفتمانی. البته تفاوت‌های گفتمانی نیز میان آنها می‌توان یافت.

۱. همان، ص ۱۶۲.

۲. همان، صص ۱۷۱-۱۵۷.

۱- کلان روایت شاعرانه: از دو روایت انوری ابیوردی و خاقانی شروانی تشکیل شده است. الف) انوری واقعه غز را در قالب شش روایت مستقل آورده است.^۱ پنج روایت رویکرد مدحی و یک روایت رویکرد تظلم‌نامه‌ای دارد. شاعر در مدح‌نامه‌های خود، طوطی بیگ از امیران غز و در یک مورد هم برادرش کندگز را ستوده است. مدح او ناظر بر ایجاد امنیت، برقراری عدالت، سرکوب دشمن، شکوه و شجاعت و همچنین بخشندگی طوطی بیگ است. انوری القاب متعددی از جمله: امیرعزالدین، ناصرالدین، ملک الوزرا بدرالدین، نظام‌الملک بدرالدوله و الدین خاصبک طوطی بن مسعود را برای او بیان می‌کند. هر چند در مورد پدرش آشفته نویسی می‌کند و او را مسعود بن علی و میرداد می‌داند در حالی که در نامه‌های وطواط نام پدر او اسحاق آمده است. جالب آن که انوری غیر از طوطی بیگ هیچ کدام از امیران هم رتبه غز را تمجید نکرده است.

تظلم‌نامه‌ی او در ۷۳ بیت آمده که از نظر گفتمان با روایت‌های مدحی تفاوت بنیادین دارد. تظلم‌نامه از زبان اهل خراسان به خاقان سمرقند، رکن‌الدین طمغاج خان، از افول نوعی دوگانگی ایرانی و تورانی یاد می‌کند؛ اما بزرگی ایرانی و جایگاه پدری سنجر نسبت به حکمران قراخانی را یادآوری می‌کند، بدون این که هم‌قومی غزان با قراخانیان و روابط قبیله‌ای غزان و سلجوقیان را به قلم آورد. «کینه» پدرخواستن را امری واجب تلقی می‌کند. او سنجر را پدر، و حاکم قراخانی را پسر می‌نامد. آبادی توران از عدالت حکمران را، با ویرانی ایران زیر تاخت و تاز غزان مقایسه می‌کند، «ترحم» بر «دل افکار جگر سوختگان» ایران را لازم می‌داند. او تقابل ایرانی - تورانی را که تقابل قومی و جغرافیایی بوده به تقابل اجتماعی و سیاسی درون جامعه ایرانی یعنی «خردان» و «بزرگان» تقلیل می‌دهد و با برجسته‌سازی اقدامات ویرانگر غزها و حق ولی نعمتی سنجر سعی دارد تظلم خراسانیان را به گوش سمرقندیان فرزند سنجر (ایران) برساند. به نظر نگارنده، این قصیده یکی از شاهکارهای شعر انوری است. بروز دو گفتمان متعارض از یک شاعر در قبال یک پدیده سیاسی نشان از تغییرات مصلحتی در رفتار سیاسی شاعر دارد. غلبه گفتمان مدحی در اشعار انوری مانع خودنمایی و تاثیرگذاری گفتمان تظلمی گردیده و در آثار پسینیان نمودی نیافته است.

۱. انوری، (۱۳۷۶)، دیوان انوری، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: آگاه، صص ۱۶۲-۱۶۱، ۱۹۹-۱۹۶،

۲- خاقانی شروانی واقعه‌ی غز^۱ را (در قالب سه روایت مراثی و ۹۰ بیت) بیش از انوری فاجعه‌آمیز دانسته است. مراثی خاقانی از نظر رویکرد سیاسی با تظلم‌نامه انوری همگرایی گفتمانی دارد. او در روایت مراثی خود یکسره از ویرانی خراسان و ظلم و ستم بر مردم سخن گفته است. او در مکان‌های جغرافیایی، خراسان را «کعبه وفا» و شروان، سرزمین خود را، «حبس‌گاه» می‌داند، اما کانون روایت سه گانه او بیش از این که خراسان باشد، شخصیت محمدبن یحیی از فقیهان شافعی خراسان است که به دست غزان به هنگام خودداری از افشای محل گنجینه‌های خود، خاک در دهانش کرده و به قتل رسید. او برای برجسته‌سازی فقیه مطلوب خود خراسان و ظلم بر او را برجسته کرده است. (۵ بار با بیان مستقیم) و در کانون برجسته شده خراسان، فاجعه قتل را نشان می‌دهد. «محنت» سنجر را در رتبه بعدی (۴ بار با بیان مستقیم) کانون سازی قرار می‌دهد.

تناقض در گفتمان مراثی خاقانی به مراتب کمتر از انوری است. او دو شخصیت امام محمد بن یحیی و سنجر را برجسته ساخته، به اولی نقش فعال‌گرانه‌ی ظلم ستیز و دین مدار قائل شده که با مرگ او «بدعت» پشت «هدایت» گری را شکسته است، اما برای سنجر نقش غیر فعالی را بدون ذکر القاب در نظر گرفته است. خاقانی از برجسته‌سازی مصائب نخبگان دینی و سیاسی به فقدان امنیت و مصائب مردم خراسان اشاره می‌کند. به عبارت دیگر، خاقانی مصائب بزرگان را در کانون روایت قرار داده و منزلت امام یحیی را با آسمان مقایسه کرده و دهان خاک آلود او را به استعاره دهان آسمان خاک آلود تشبیه کرده است. او با نشان دادن مصائب امام، عمق مصائب مردم را نشان می‌دهد، اما آن را به تصویر نمی‌کشد.

مراثی خاقانی در تاریخ‌نگاری نیشابوری و به تبع آن در تاریخ‌نگاری راوندی و دیگران راه یافته است.^۲ مورخان بعدی به نقل از خاقانی، چند بیت معروف او را درباره

۱. همان، صص ۸۷۱، ۲۳۹-۲۳۷، ۱۵۸-۱۵۵.

۲. ظهیرالدین نیشابوری، (۱۳۳۲)، سلجوق نامه، تهران: کلاله خاور، ص ۵۱؛ راوندی، (۱۳۶۴)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، ص ۱۸۱؛ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۶۲)، *جامع التواریخ؛ بخش آل سلجوق*، به کوشش احمد آتش، تهران: دنیای کتاب، ۳۳۸-۳۴۹؛ محمود بن محمد آفسرای، (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار*، تصحیح عثمان توران، تهران: اساطیر، ص ۲۳؛ محمدبن علی شبانکاره‌ای، (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ص ۱۱۲.

امام محمدبن یحیی بیان کرده و در تفسیر و توضیح آن به ذکر اسامی تعدادی از نخبگان دینی پرداخته‌اند. برخی دیگر فقط به ذکر نام امام محمدبن یحیی اکتفا نموده‌اند. در مجموع، می‌توان بیان داشت، گفتمان مرثی خاقانی در «فتنه» و «چشم زخم» غز، تاثیر غیرقابل انکاری در ذکر پیامدهای اجتماعی آن در تاریخ‌نگاری این دوره داشت. او در کانون‌سازی خود، نوعی دوگانگی مکانی (خراسان و شروان) و هنجاری (امنیت سنجری و ناامنی غزی) را بیان می‌کند و هر یک از کانون‌ها را با لایه‌هایی از خیال و واقعیت پوشش داده است. البته تشبیهات خیالی به ویژگی‌های رویدادهای واقعی غلبه یافته است.

۳- کلان روایت منشیانه: روایت رشیدالدین وطواط در *عرائس الخواطر و نفائس النوادر* از واقعه‌ی غز، نزدیک‌ترین روایت به واقعه است. وی ابعاد مختلف واقعه را در ۱۱ نامه، از زبان آتسز خوارزمشاه به شخصیت‌های مهم از جمله سلطان سنجر، محمودبن محمدخاقان خواهرزاده و جانشین سنجر، اصفهید مازندران، ملک سیستان، امیر علاء الدین احمد قماچ، حکمران جبال (غزنه و غور) و طوطی بیک غز بیان کرده است. توالی رویدادها در این نامه‌ها هم به صورت تک تک و هم در کلیت رعایت نشده و نوعی گسستگی روایی دیده می‌شود، اما هر کدام بخشی از واقعه را روایت می‌کنند. تجمیع نامه‌ها، روایت نسبتاً روشنی از واقعه را نشان می‌دهد.

روایت منشیانه دارای ساختار دوگانه‌ی نامه‌های رسمی (سلطانیات) و ساختار روایت تاریخی است. دوگانگی نه تنها آسیبی به فهم روایت وارد نمی‌کند، بلکه فهم زمینه‌های سیاسی و اجتماعی روایت را تسهیل می‌نماید و جایگاه فرستنده و گیرنده پیام را نشان می‌دهد. از نظر محتوایی نیز چندگانگی بر روایت حاکم است. بخشی معطوف به مطالب تکراری موجود در سلطانیات بوده که از تحمیدیه، القاب و عناوین، اظهار مسرت از ارسال سفرا و مکتوبات است؛ بخشی نیز معطوف به رویدادهای گذشته است. در این بخش، شکست سنجر و مصائب موجود و پیروزی غزها کوچک‌نمایی و به حاشیه رانده شده و مسأله‌ی اتحاد پیشین میان حکمرانان، به عنوان زمینه‌ساز قدرت برتر سنجر برجسته گردیده است. بخش سوم، معطوف به برنامه‌های آینده با بزرگ‌نمایی خطرات پیش رو از سوی غزان، قدرت برتر آنها در صورت مقاومت پراکنده حکمرانان و نقش اتحاد بزرگ در بازدارندگی غارت و چپاول غزها بیشترین سهم از روایت را به خود اختصاص داده است.

اتحاد برای رفع تهاجم، نقطه کانونی روایت و طوطا است که برخی از شخصیت‌های کانونی بدان عینیت می‌بخشد. آتسز با نقش فعال‌گرانه‌ی خود برای هر کدام از شخصیت‌های برجسته، نقشی قائل شده است. وجه مثبت این نقش سازی با میزان مشارکت‌شان در اتحادیه قابل تعریف است. نامه‌ی آتسز به طوطی بیک، مهمترین سند در زمینه واقعه‌ی غزا است که در آن آتسز دچار نوعی تعارض نقش‌سازی است. از یک سو، سعی در کوچک‌نمایی پیروزی آنها بر سنجر دارد و از سوی دیگر، سعی دارد از راه دیپلماتیک مانع گسترش یورش غزاها به خوارزم و مناطق دیگر خراسان شود. یعنی نوعی اعتراف پنهان بر قدرت برتر غزان در روایت دیده می‌شود. در این میان، حق سنجر به عنوان ولی‌نعمت غزاها و سایر حکمرانان برجسته شده است.

روایت و طوطا به دور از اسطوره‌سازی و خیال‌پردازی است، اما از اغراق، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی به دور نیست. یعنی نوعی گفتمان منشیانه را رقم می‌زند، که خواننده‌ی تاریخ بایستی بین رویدادهای گذشته و برنامه‌های آینده تفکیکی قائل شود. به‌عنوان نمونه در این نامه‌ها، از دو نوع اتحاد بین حکمرانان گفته شده است؛ اتحاد پیشین، که یک واقعه تاریخی است و اتحاد پسین که نوعی برنامه و خواسته است و فاصله زیادی با واقعیت دارد. چنانچه پژوهشگر، این دوگانگی محتوایی را نادیده بگیرد دچار خلط داده‌های ناظر بر واقعیت و داده‌های ناظر بر ایده خواهد شد.

کلان روایت منشیانه بیش از روایت شاعرانه در تاریخ‌نگاری تأثیر گذاشته است. این روایت، از دو بعد جهت‌گیری‌های ارزشی و داده‌های تاریخی بر روایات تاریخ‌نگارانه تأثیر گذاشته است. برای نمونه، آتسز برای اولین بار اسارت سنجر را خود خواسته‌ی سلطان دانسته و اسارتش نزد غزان را به حضور در نزد اتباعش تعبیر کرده است. در روایت‌های تاریخ‌نگارانه، این رویکرد ارزشی تکرار شده است و سبب‌ساز دوگانگی و تعارض رویکرد روایت‌ها شده است. روایات تاریخ‌نگارانه بدون اشاره به منشا روایت، آن را بیان کرده است؛ تنها در روایت ابن اسفندیار به روایت و طوطا اشاره شده است. البته ابن اسفندیار روایت و طوطا را در رساله *ابکارالافکار* دیده و بیان کرده،^۱ اما در نسخه‌های موجود و چاپ شده، این روایت در رساله *عرائس الخواطر و نفاثات النوادر* آمده است.^۲

۱. ابن اسفندیار، (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، ج ۲، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله، ص ۹۴.

۲. رشیدالدین و طوطا، (۱۳۸۳)، *نامه‌های رشیدالدین و طوطا*، به کوشش قاسم تویسرکانی، تهران: دانشگاه تهران، صص ۶۸-۹۶، ۳۲-۲؛ لازم به ذکر است که در نامه‌های عربی و طوطا روایتی درباره واقعه غز نیامده است.

۴- کلان روایت تاریخ‌نگارانه: کلان روایت تاریخ‌نگارانه از واقعه‌ی غز در مقایسه با کلان روایت‌های پیشین از تنوع بیشتری برخوردار است. این روایت‌ها را می‌توان به اعتبار زمان و اصالت روایت، به دو دسته روایات متقدم و روایات متاخر تقسیم کرد. منظور از روایات متقدم، روایاتی است که از نظر زمانی به حادثه نزدیک باشد. البته موقعیت مکانی نیز در زاویه دید مورخان تأثیر جدی دارد، اما برتری یکی از این دو، تابع شرایط متعدد است. بررسی روایت‌ها نشان می‌دهد، که ریشه اغلب روایت‌ها به روایان خراسانی می‌رسد. منظور از روایات متاخر، روایاتی است که نه از نظر زمانی و نه اعتبار روایی، مطلب تازه‌تری از مطالب پیشینیان ندارند و تفاوت‌های جزئی‌شان نیز حاصل دست‌کاری ناشیانه یا هدفمند ناسخان یا حتی مورخان بعدی است.

روایات متقدم به اعتبار اصالت روایی، به دو دسته اصیل و غیراصیل تقسیم می‌شود. روایات متقدم اصیل، روایاتی است، که از نظر ساختار، محتوی، منبع روایت و زاویه دید متفاوت از دیگران باشند. اصالت روایی آنها قائم به ذات است. هرچند برخی تشابهات داده‌ای و ساختاری جزئی دارند، اما تفاوتشان پیش از تشابهات است. روایت کاتب اصفهانی، ظهیرالدین نیشابوری، صدرالدین حسینی، ابن اسفندیار، ابن اثیر در رده روایت‌های متقدم اصیل و روایت راوندی و جوزجانی از روایات متقدم غیراصیل جای می‌گیرند. روایت فضل‌الله همدانی، شبانکاره‌ای، حمدالله مستوفی، آق‌سرای، ابن‌خلدون، میرخواند، خواندمیر و سایر روایت تواریخ عمومی از نوع روایات متاخر هستند که از نظر اصالت، زاویه دید، ساختار و محتوی تفاوتی با روایات اصیل ندارند و صرفاً رونویسی با تغییرات اندک در کلمات و مفاهیم، اسامی و اماکن جغرافیایی می‌باشند، که گاهی این تغییرات ناشی از سهو ناسخان می‌تواند باشد. با توجه به مطالب ذکر شده، فقط روایات متقدم اصیل مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

الف) روایت عمادالدین کاتب اصفهانی (نگارش ۵۷۶ تا ۵۷۹ ق)

روایت اصفهانی^۱ از منظر زمانی نزدیک‌ترین و از نظر مکانی دورترین و از نظر تاثیرگذاری بر روایت‌های پسینی، از جمله کم‌اثرترین‌ها می‌باشد. از نظر ساختار، با روایت نیشابوری مشابه، اما از نظر محتوایی و زاویه دید، تفاوت بنیادینی با آن دارد. تشابه ساختاری آن را

می‌توان به برآیند تشابه روش تاریخ‌نگاری آنها نسبت داد که تنها محور مشترک در تمامی روایات اصیل است؛ در حالی که تفاوت بنیادین‌شان ناشی از معرفت تاریخی، موقعیت سیاسی، مکانی و علمی‌شان است. کاتب اصفهانی - شخصیتی علمی چند وجهی -^۱ در قلمرو ابویوبیان شام می‌زیسته و از ایران دور بوده و در خاتمه کتابش هم آورده است که «من دوست داشتم این کتاب را با شرح حادثه هر سال و بیان هر مقصود و مرامی به پایان برسانم؛ ولی به علت دور بودنم از محیط و شناسایی حوادث این ایام و اقامت در شام به بیان خلاصه‌ای از آنچه دانستم بسنده کردم و از شرح و تفصیل حوادث دم درکشیدم».^۲ روایت کاتب اصفهانی از نظر ساختاری از حدود ۲۶ گزاره/داستان و سه کانون (غزان، امیران و سلطان) تشکیل شده است. در این روایت، هر سه کانون با تفاوت فراوان از استقلال بیشتری برخوردارند؛ در حالی که در روایت نیشابوری، کانون سلطان تابعی از کانون امیران است. از این گزاره‌ها، ۱۰ مورد متعلق غزان و ۱۱ مورد مربوط به امیران و ۵ گزاره مربوط به سلطان است. از گزاره‌های حاشیه‌ای، مانند توصیف وضعیت شهر، مردم و اماکن چیزی دیده نمی‌شود. روایت از داستان غزان شروع و به سلطنت محمود بن محمد بن بغراخان خواهرزاده و جانشین سنجر خاتمه یافته است، اما توالی روایی به صورت غزان و امیران شروع و ادامه می‌یابد و در اواخر روایت با پررنگ شدن نقش سلطان، داستان او نیز در لابلای ترتیب روایی غزان و امیران بیان می‌شود.

روایت اصفهانی دارای داده‌های تاریخی کمتر، اما با تحلیل و انتقاد از ساختارها و رفتارهای سلطان و امیران همراه است. او انتقادات خود را بسیار صریح‌تر از دیگران، از جمله نیشابوری ارائه داده و سعی کرده بدون این که وارد جزئیات شود، زمینه رویداد را تحلیل کند. در تحلیل خود، به امیر قماج نقش منفی داده و او را مسئول بخشی مهمی از رفتاری‌های بعدی می‌داند. در این روایت، سلطان، اندکی بیشتر از استقلال عمل برخوردار است و جایگاه او از آلت دست بودن در روایت نیشابوری به استقلال عمل نزدیک شده

۱. اسماعیل حسن‌زاده، «تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی»، فصلنامه علمی و پژوهشی

علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۶۵، ۱۳۸۶، صص ۵۵-۲۱.

۲. عمادالدین کاتب اصفهانی، (۱۳۵۶)، تاریخ آل سلجوق، ترجمه محمدحسین خلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ

است؛ اما همچنان دو کانون معارض یعنی امیران و غزان بیشترین فعال‌گری را دارند. او همان طوری که از شخصیت‌های پیرامون سلطان به جز قماج نامی نبرده، از امیران غز نیز فقط به اسم دو نفر (قرغود و طوطی بیک) اکتفا کرده که هر دو نام در روایت نیشابوری هم آمده است. اصفهانی هر چند نام امیران را در حاشیه مطرح ساخته، اما رفتار سیاسی متعارض و دشمنی با همدیگر یا تعارض ساختاری سپاهی را برجسته ساخته و اسارت سنجر را برآیند تعارض بین امیران می‌داند. او قدرت نظامی غزان را نیز برجسته نکرده، بلکه ضعف سپاه سلطان را برجسته و پیروزی غزان را ناشی از آن می‌داند. اصفهانی صف آرای امیران نظامی علیه قماج را نشان می‌دهد و نقش بسیار منفی برایش قائل نیست؛ در حالی که در روایت نیشابوری، قماج سر «فتنه» بوده که در درگیری‌های اولیه با غزان کشته شد. اصفهانی صف آرائی امیران علیه امیر موید بزرگ، بر نقش هروی و عمر عجمی را برجسته کرده و به نوعی امیران نام‌برده را مقصر می‌داند؛ در حالی که نیشابوری این سه امیر را بعد از قماج مقصر می‌داند.

برآیند روایت کاتب اصفهانی، همچون نیشابوری به نوعی تیرئه غزان منتهی می‌شود. او با موضع‌گیری ضد امارتی خود، آغازگر و ادامه دهنده جنگ را امیران سلطانی می‌شناسد؛ در حالی که غزان را از اتهامات وارده از سوی دولتیان مبرا می‌داند و می‌نویسد: «امیر قماج گناهی بر آنان بست که هرچه خواستند خود را تیرئه کنند قبول نشد در پایین آوردن خشم قماج حيله‌ها برانگیختند، اما همچنان قماج خشمگین بود بهر راهی و بهر هدیه‌ای خواستند که او را خشنود کنند راضی نمی‌شد و دنیا را با همه طول و عرض بر آنان تنگنا کرد امیر قماج طایفه غز را ناچار کرد تا به وی زیان رساندند»^۱.

موقعیت مکانی و توالی زمانی در روایت اصفهانی دیده نمی‌شود. هر چند روایت در یک بستر منظم زمانی بیان نمی‌شود، اما ترتب رویدادی تا حدودی رعایت شده است. البته ضعف و عدم بیان مکان و زمان در تاریخ‌نگاری اصفهانی تنها مربوط به این روایت نیست؛ روایات دیگر نیز سرنوشتی مشابه دارند.

آمار و ارقام روایت اصفهانی نیز تفاوت معناداری با روایت نیشابوری و ابن‌اثیر دارد. او تعداد خانوار غزان و «وظیفه»ی اولیه آنها به مطبخ سلطانی را بیان نکرده، اما در غرامت

پیشنهادی غزان آمارهای اغراق آمیز ۵۰ هزار شتر و اسب، هزار دینار مسکوک رکنی، ۲۰۰ هزار گوسفند و تحویل قاتلان فرزند قماج را طرح کرده است. مقایسه این ارقام با ارقام روایت نیشابوری نشان می‌دهد، اصفهانی غرامت نقدی و جنسی را چند برابر «وظیفه» می‌داند. بزرگ‌نمایی آمار توسط اصفهانی با تیرئه غزان هم‌سویی آشکاری دارد. روایت کاتب اصفهانی تاثیری بر تاریخ‌نگاران بعدی نگذاشت و به جز زبده‌التواریخ صدرالدین حسینی، احدی از کتاب او بهره نبرد. البته حسینی در روایت واقعه‌ی غز تحت تاثیر اصفهانی نیست، بلکه روایت او نیز زاویه دید متفاوتی دارد و به موضع زمانی پرداخته که دیگران از روی آن به سادگی گذشته‌اند.

(ب) روایت ظهیرالدین نیشابوری (م ۵۸۳ ق)

روایت نیشابوری^۱ از نظر زمانی و مکانی، نزدیک‌تر و از نظر میزان داده‌ی تاریخی، مفصل‌ترین و از نظر اعتبار، تاثیرگذارترین روایت در بین روایت‌های اصیل متقدم است. نیشابوری کتاب خود را در دربار ارسلان بن طغرل در غرب ایران نوشته است و راویان دیگر مانند راوندی، جوزجانی، همدانی، شبانکاره‌ای، مستوفی، میرخواند، خواندمیر و دیگران از آن نقل کرده‌اند. گاهی حداکثری بوده که به رونویسی کامل و با تغییر عبارات و اشعار و سایر مسایل سطحی همراه بوده، مانند راوندی و همدانی و گاهی هم حداقلی بوده یعنی روایت تلخیص شده، اما ساختار و محتوای روایت تا حدودی حفظ شده است.

نیشابوری در روایت خود، دو کانون رقیب و معارض ایجاد کرده و گزاره‌های خود را به ترتیب، به یکی از این کانون‌های معارض اختصاص داده است. ساختار روایت را می‌توان به ۲۸ گزاره تقسیم کرد که با گزاره مربوط به غزان شروع و با گزاره مرگ سلطان خاتمه می‌یابد. نیشابوری در این گزاره‌ها، به ترتیب به داستان غزان و امیران/سلطان پرداخته و تا حدودی توالی روایی را رعایت نموده و تنها ۵ گزاره‌ی ترتیب روایی مختل شده است، که می‌توان آنها را گزاره‌های حاشیه‌ای یا مکمل دانست. دو گزاره مربوط به رفتار سیاسی مردم خراسان در همراهی با غزها، و یک گزاره اختلاف نظر بین مردم، یک گزاره مربوط به ویژگی مسجد مطهر یا مطرز و یک گزاره مربوط به دیدگاه حکمتی مورخ

است. ساختار روایی نیشابوری دقیقاً در روایت‌های راوندی و همدانی حفظ شده است. راوندی با افزودن چند گزاره، حکمتی^۱ و همدانی^۲ هم با افزودن یک مورد توضیح اضافی داستانی، که از نظر اعتبار تاریخی فاقد ارزش است، نظم روایی نیشابوری را اندکی تغییر داده‌اند. این ساختار، در تاریخ گزیده به ۱۶ مورد تقلیل یافته، اما در روند روایت، تغییری جز تلخیص دیده نمی‌شود.

نیشابوری به شخصیت‌های روایت نقش‌های متفاوتی داده است؛ شخصیت‌های فعال با وجه منفی به امیران نظامی اختصاص داده شده که امیر قماج و پسرش ملک‌الشرق در راس امیران مقصر جلوه می‌کند، امیر موید بزرگ، یرنقش هروی (لومه)، عمر عجمی، خوان سالار از دیگر امیرانی هستند که در شکست سلطان نقش مهمی بازی کرده‌اند. نیشابوری با جهت‌گیری ایدئولوژیک سلطنت محورانه در صدد تقصیرزدایی از شخص سلطان است. چنین رویکردی موجب حاشیه رفتن عملکرد و رفتار سیاسی سلطان گردیده، طوری که سلطان آلت دستی بیش در دست امیران جاه طلب رقیب هم نبود. نیشابوری «عادت تجبر و تسلط حاشیه سلطان»، «تعدی و زورگویی» به زیردستان و «تهاون امیران در مصاف» را مهم‌ترین عوامل آغاز واقعه و شکست سنجر می‌داند. امیران با نقش مثبت را نیز امیر موید آیه و امیر احمدبن قماج به عنوان ناجی سلطان از دست غزان بر عهده گرفته‌اند، اما قالب روایت اجازه نداده تا نیشابوری اطلاعات بیشتری از رفتار سیاسی پیشین و پسین آنها ارائه دهد. جهت‌گیری ضد امارتی او نیز مانند اصفهانی، او را واداشته به گونه‌ای غزان را تبرئه کند. او در جاهایی صدق رفتار و گفتار غزان برای اجتناب از جنگ و طمع، خدعه و حيله امیران را برای جنگ بیان می‌کند. نیشابوری از امیران متعدد غزان تنها نام طوطی بیگ و قرقیز (قورقود) را یاد می‌کند؛ اما نقش فعالی برای آنها قائل نشده است، بلکه با عبارات کلی «مردمان بزرگ»، «معروفان با تجمل و زحمت و حشمت»، «اقوام غوز»، «جماعت غوزان» یاد می‌کند.

۱. راحة الصدور و آية السرور، صص ۱۷۵-۱۸۵.

۲. جامع التواریخ، صص ۳۲۸-۳۴۹؛ همدانی نام چند امیر را نیز به فهرست نیشابوری افزوده است که در هیچ یک از روایت‌های متقدم و متاخر این اسامی ذکر نمی‌شود.

نیشابوری موقعیت مکانی رویداد را به طور دقیق، بیان نمی‌کند و تنها از عبور سپاه از هفت آب «با راه‌های سخت مخوف و ناهموار» یاد می‌کند. در حالی که، سکونت‌گاه غز را ختلان^۱ از اعمال بلخ و ولایت و خش ذکر می‌کند.

آمار و ارقام روایت نیشابوری با روایت‌های تابعش، تشابه و تفاوت‌هایی دارد. او «وظیفه» پرداختی به مطیخ سلطانی را ۲۴ هزار گوسفند ذکر می‌کند، که در قسمت غرامت این تعداد به ۳۰ هزار افزایش یافته است. در روایت‌های تابع نیز «وظیفه» همان مقدار یاد شده است، اما در غرامت و خون بهای^۲ قتل امیر قماج و پسرش، میان روایت اختلاف دیده می‌شود. نیشابوری ۱۰۰ هزار دینار و ۱۰۰ غلام، راوندی ۱۰۰ هزار دینار و ۱۰۰۰ غلام ترک، همدانی ۱۰۰ هزار دینار و ۱۰۰ غلام یغمایی، شبانکاره‌ای نیز «هرخیلی هفت من نقره» بیان کرده‌اند.^۳ با توجه به تقدم زمانی و اعتبار و اصالت روایی روایت نیشابوری و اقتباس سایر روایت‌ها از او، می‌توان، تغییرات آماری بعدی را تحریف از سوی مورخان یا نسخان دانست و اصالت و اعتبار آمار نیشابوری را پذیرفت. نمونه دیگر این که در روایت میرخواند و خواندمیر، تعداد ترکمانان غز، چهل هزار خانه بیان شده است،^۴ که در هیچ یک از روایات پیشین دیده نمی‌شود، می‌توان آن را افزوده‌ی مورخ دانست. مدت اسارت سنجر نیز در روایات متفاوت آمده است؛ نیشابوری دو سال و نیم، همدانی دو سال، مستوفی و میرخواند چهار سال ذکر کرده‌اند.^۵ همچنین در سال وفات سلطان نیز بین روایات مشابه اختلاف نظری دیده می‌شود؛ راوندی و همدانی سال ۵۵۱ق و میرخواند و خواندمیر سال

۱. در نسخه چایی سلجوقنامه، ص ۴۸، ختانیان آمده که اشتباه است. این محل امروزه در کشور افغانستان و تاجیکستان قرار دارد.

۲. خواندمیر به جای غرامت یا خون بها، واژه‌هایی مانند جزیه و شکرانه و جرمانه و به جای وظیفه از واژه متداول دوره تیموری یعنی شیلان استفاده می‌کند؛ خواندمیر، (۱۳۳۲)، حبیب السیر، ج ۳، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، ص ۵۱۰.

۳. سلجوقنامه، ص ۴۹؛ حمدالله مستوفی، (۱۳۸۱)، تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسن نوایی، تهران: امیرکبیر، ص ۴۵۱؛ میرخواند، (۱۳۷۵)، روضة الصفا، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خویی، تهران: علمی، ج ۴، ص ۶۸۶؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۱۱.

۴. روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۸۵؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۱۰؛ فاروق سومر نیز این رقم را غیر قابل قبول دانسته است؛ همان، صص ۱۶۷-۱۵۶.

۵. سلجوق نامه، ص ۵۱؛ جامع التواریخ، ص ۳۸۶؛ تاریخ‌گزیده، ص ۴۵۱؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۵۱۲.

۵۵۲ق را بیان کرده‌اند،^۱ که با سایر داده‌های تاریخی، سال ۵۵۲ق همخوانی دارد. تفاوت‌های آماری، پذیرش آمار و ارقام در متون متأخر را برای پژوهشگر دشوار می‌کند. با توجه به عدم تغییر بنیادها، نمی‌توان تفاوت‌های آماری منابع متأخر را بر بهره‌گیری از منابع دیگری حمل کرد؛ مگر این که سهو یا عمد مورخ یا ناسخان تلقی شود.

در روایات متأخر، چند گزاره به روایت اضافه شده است که در هیچ یک از روایات متقدم اصیل و غیر اصیل دیده نمی‌شود: یکی، داستان اسارت ترکان خاتون، همسر سنجر و دیگری داستان تشابه نام فردی به نام مودود بن یوسف؛ آشپز زاده‌ی سلطان و دستگیری او توسط غزان است.^۲ این دو داستان به طور مشخص، با رویدادهای پیشین یعنی جنگ با قراخانیان خلط شده است و وجه داستانی روایت را تقویت کرده است.

(پ) روایت صدرالدین حسینی (حدود ۶۲۲ق)

ساختار روایت حسینی^۳ با دو روایت پیشین متفاوت است و از پیوستگی متنی برخوردار نیست. از ۱۱ گزاره روایی تشکیل شده که می‌توان آنها را به چهار قسمت تقسیم کرد: زمینه نبرد، نبرد و اسارت سلطان تا آزادی، کلیاتی از زندگی سنجر از تولد تا مرگ او، رفتار نامناسب غزان با او در دوره اسارت. این نابسامانی روایی و عدم پیوستگی نه تنها در این روایت، بلکه در روایات دیگران نیز دیده می‌شود که به نظر نگارنده، ناشی از اقتباس‌های متعدد و تدوین در زمان‌های مختلف و افزوده‌های دیگران است و نشانگر نوعی پریشان‌ذهنی مولف یا پریشان‌نویسی بوده و برای خواننده نیز مشکلاتی ایجاد می‌کند. کانون روایت برخلاف سایرین به ترتیب غزان و امیران نیست، بلکه به جای غزان، سلطان جایگزین شده و نقش غزان در واقعه به حاشیه رفته و عملاً به شخصیت غیرفعال بدل شده است. تنها در قسمت چهارم روایت، نقشی فعال پیدا کرده‌اند. زمینه شکست سلطان در این روایت همچون روایات دیگر، تعارض ساختاری بین سپاهیان معرفی شده است. به نظر حسینی، بافت متعارض سپاه ناشی از پیوستن امیران سلطان مسعود بن محمود به سپاه سنجر است، یعنی امیران مسعودی با امیران سنجری به رقابت و حسادت پرداختند، اما به

۱. روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۸۷؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۱۲.

۲. تاریخ‌گزیده، ص ۴۵۱؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۸۷؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۱۱.

۳. زیادة التواریخ، صص ۱۵۲-۱۵۴.

رغم زمینه‌سازی متفاوت، رشک بر امیر مویدبن یرنقش^۱ را عامل اصلی شکست می‌داند. او برخلاف روایات دیگر، بر مرگ امیر موید در نبرد صحه گذاشته و معتقد است سلطان صحنه را بدون جنگ ترک کرده است.

اهمیت روایت حسینی در این است که او برخلاف دیگران، بیشتر بر رویدادهای سلطنت، از فرار سلطان تا مرگش در ترمذ و مرو می‌پردازد. متأسفانه به وضوح بیان نمی‌کند که آیا توجه بر این موقعیت آگاهانه بوده یا نه؟ اما از قراین چنین برمی‌آید که او قسمت نخست روایت را تا اسارت سنجر، به دلیل نقل از سایر منابع به اختصار آورده و در این مختصر هم بر خیانت امیران تاکید کرده است؛ قسمت دوم روایت که به پس از آزادی مربوط می‌شود، با تفصیل بیشتری در قالب دو گزاره داستانی نقل کرده است؛ یکی، نقش امیر احمد بن قماج در رهایی سلطان، دوم، اعزام امیر قی‌آیبه قماجی به چغانیان و قتل او به دست امیر موید آیبه و سوم فرار سلطان از ترمذ از ترس امیر احمد است. حسینی به تصریح بروز جنگ قدرت بین دو امیر نظامی یعنی امیر موید و امیر احمد را بیان می‌کند، اما سایر روایات‌ها به این بخش از رویدادها نپرداخته‌اند.

شخصیت‌های فعال روایت حسینی، فقط مربوط به اردوی سلطانی است و هیچ شخصیت غزی معرفی نمی‌شود. برخلاف روایت‌های پیشین، نگاه به امیر موید بن یرنقش مثبت و به امیر قماجی بدبینانه است و حتی نقش او را در فرار سلطان نادیده گرفته، در حالی که در سایر روایات با نقش مثبت، او را نجات‌بخش سلطان قلمداد نموده‌اند. تقویم عمر سنجر در روایت حسینی، دقیق‌تر و صواب‌تر از روایت نیشابوری^۲ است. بر اساس روایت نیشابوری، تولد سنجر در ۴۷۹ق در شهر سنجار، مدت عمرش ۷۲ سال (۲۰ سال پادشاهی و ۴۱ سال سلطنت)، اسارتش در اواخر ۵۴۸ق و مرگش ۵۵۱ق است. حسینی تولد سنجر را در ۲۵ رجب ۴۷۹ در شهر سنجار، مدت عمرش را ۷۲ سال و ۸ ماه و ۱۰ روز (۲۲ سال پادشاهی و ۴۰ سال سلطنت)، اسارتش را در جمادی الاول^۳ ۵۴۸ و رهایی از اسارت را در رمضان ۵۵۱ و مرگش را در ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ نوشته است.

۱. در روایت حسینی بین دو شخصیت روایت نیشابوری و دیگران یعنی یرنقش هروی و امیر موید بزرگ، خلطی صورت گرفته و حسینی این دو را یک نفر (پدر و پسر) دانسته، در حالی که سایر روایت چنین نسبتی را بیان نکرده و آنها را هم‌تراز دیده‌اند.

۲. *زبده التواریخ*، ص ۵۲.

۳. حسینی در نقل تاریخ اسارت سنجر دو تاریخ بیان کرده است. بار اول آن را در ربیع الاول دانسته که با روایت بعدی یعنی جمادی الاول تناقض دارد.

(ت) روایت ابن اسفندیار (حدود ۶۰۲ ق)

روایت تاریخ طبرستان ابن اسفندیار^۱ به تبع تاریخ محلی بودنش، در چارچوب مکانی و زمانی محصور شده و زاویه دید خاصی را پدید آورده است. روایت‌های دیگر نگاه جامع به حادثه داشته و هر یک نگاه محدود خود را بر یک برش زمانی یا برش موضوعی و رویدادی معطوف ساخته‌اند؛ ولی ابن اسفندیار برش جغرافیایی نیز بدان داده است. به‌رغم تفاوت بنیادی در زاویه دید، ساختار روایت تفاوت خاصی با روایت‌های دیگر ندارد. روایت در قالب ۱۹ گزاره و کانون‌ها به صورت توالی غزان و اصفهید آغاز، و قسمت‌های انتهایی امیران نظامی اصفهیدی نیز به عنوان کانون روایی روایت، وارد می‌شود. از این قسمت به بعد، نوعی چرخش کانونی روایت اتفاق می‌افتد و با غیبت غزان در روایت امیران نظامی با اصفهید به عنوان نیروی معارض، نشان داده می‌شود یعنی با حذف غزان غیر خودی، به امیران نظامی خودی با تغییر موضع، جایگاه غیر خودی تعلق می‌گیرد.

زاویه دید محدود جغرافیایی حاکم بر روایت موجب گردیده، حسینی تحلیل ژرف نگرانه‌ای از ساختار درونی غزان و آگاهی آنان از تحولات منطقه‌ای ارائه دهد و رفتار سیاسی غزان را در بستر عملکرد فاتحان آگاه بر مناسبات سیاسی منطقه‌ای بیان کند. ابن اسفندیار به خوبی استقلال عمل گروه‌های قبیله‌ای غزا با فرماندهان متعدد و تلاش‌های دیپلماتیک موازی آنها آگاهی دارد. او روایت می‌کند که از امیران سه گانه (طوطی بیگ، قرقود و سنجر) «از هر امیری رسولی» به نزد اصفهید پیغام آوردند.

روایت ابن اسفندیار از نگرش ایدئولوژیک سلطنت محوری به دور نیست. به‌رغم آن، غزان را نیروی غیرجنگ طلب معرفی می‌کند و در دو گزاره متفاوت، صلح طلبی آنان را نشان می‌دهد و آشکارا جنگ طلبی اصفهید را در پوشش ایدئولوژی «غزو و جهاد» توجیه می‌کند، اما بسان سایر روایات، بدون اشاره بر ضعف و اشتباهات و خودکامگی اصفهید، تعارض بین امیران و سپاهیان با اصفهید را عامل فروپاشی و شکست سپاه معرفی می‌کند. او با این فرافکنی، هم قدرت نظامی غزان و هم عملکرد نادرست اصفهید را به حاشیه رانده و خیانت امیران نظامی را برجسته کرده است؛ و با این جمله از زبان اصفهید «آه لعنت بر بی‌وفایی ترک باد» رویکرد بدبینانه در مورد نظامیان را نشان می‌دهد. روایت ابن اسفندیار در توجه به عوامل شکست محتوم اصفهید، تحت تاثیر عناصر ماورایی است. این نشانه در

پناه دید پس نگرانه پنهان شده است. امیران غز (طوطی بیگ، قرقود و سنجر) و در حاشیه اصفهد، امیر یتاق، کبود جامه، حسام الدوله با هاشم علوی و ناصرالملک را معرفی می‌کند. امیران غز نقش فعال‌گرانه و صلح‌جویانه یافته یتاق و کبودجامه نقش فعال‌گرانه منفی و حسام‌الدوله و ناصرالملک باوندان و بزرگان طبرستان مشاور مشفق معرفی شده‌اند. نقش‌پردازی ارزش‌گذارانه در روایت‌های دیگر نیز دیده می‌شود و ناشی از ماهیت روایت‌های جنگی و تفکر تاریخ‌نگارانه است، که ناگزیر وجه هویتی (خودی و دیگری) پیدا می‌کند. شخصیت نیمه فعال روایت بر عهده آتسز خوارزمشاه و مویدآبیه نهاده شده است. سنجر و همسرش، ترکان خاتون، شخصیت‌های غیرفعال و غیرکانونی روایت را تشکیل می‌دهند. در تخصیص نقش و ارزش‌گذاری آن، تعلقات جغرافیایی مهم است. شخصیت‌های متعلق منطقه طبرستان بیشتر در معرض ارزش‌گذاری مثبت و منفی هستند. روایت ابن اسفندیار تنها روایت متقدم اصیل است که در آن از اسارت ترکان خاتون، پس از فرار سلطان سخن گفته است؛ با این تفاوت که در روایات متاخر، او در دوران اسارت فوت می‌شود؛ اما در روایت ابن اسفندیار آزادی خود را باز می‌یابد. به نظر می‌رسد وی نیز بسان مورخان متأخر، اسارت او را در جنگ با قراخانیان اشتباه گرفته است.

آمار و ارقام روایت نیز از دقت کافی برخوردار نیستند. برای مثال، سپاه اصفهد برای مقابله با غزان را پنجاه هزار نفر متشکل از رندان، زورآوران و عیاران آمل، ساری و آرم بیان می‌کند. اما در انتهای روایت از مقتول شدن تعداد کثیری از لشکر ۳۰ هزار نفری سخن گفته است. عمر سنجر را به صورت غیر دقیق کمابیش هشتاد سال بیان کرده است.

ث) روایت ابن اثیر (حدود ۶۳۰ ق)

روایت ابن اثیر^۱ به اعتبار تاریخ‌نگاری عمومی سال‌نگارانه، پراکنده، اما از انسجام معنایی و محتوایی برخوردار است. به ویژه، ترتب تاریخی رویدادها حتی با اشاره به ماه‌های وقایع رعایت شده است؛ در حالی که در روایت نیشابوری که نزدیک‌ترین روایت از نظر زمانی و مکانی به واقعه است، به این دقت دیده نمی‌شود.

روایت ابن اثیر از نظر محتوایی، از دو روایت مجزا و متفاوت و گاه موازی تشکیل شده است. روایت نخست، از نظر ساختاری و محتوایی به روایت نیشابوری بی‌شباهت نیست. البته تفاوت‌هایی هم دارد از جمله می‌توان: به بیان اسامی متعدد امیران غز، نقش محوری

۱. همان، (روایت ب)، صص ۵۵-۶۱، ۴۰-۳۷؛ همان، (روایت الف)، صص ۲۵۴-۲۳۹.

امیر قماج در بحران‌سازی، بدون اشاره به تعارض درونی سپاه و سایر موارد اشاره کرد. ساختار روایت ابن‌اثیر تفاوت چندانی با روایات دیگر ندارد. او داده‌های خود را در قالب ۲۸ گزاره تنظیم کرده، که شیوه گزارش کانون‌های روایی نیز به صورت غزان و سلطان/امیران است. گاهی این ترتب روایی با گزاره‌های شعری یا گزاره‌های تکمیلی و حاشیه‌ای، مانند رفتار حکمران انتصابی غزان بر نیشابور به هم خورده، اما این گزاره‌ها نه تنها آسیب جدی بر پیوستگی و انسجام روایت وارد نساخته، بلکه زوایای دید متنوعی بر آن بخشیده است. کانون روایت را به ترتیب غزان، امیر قماج و سلطان تشکیل می‌دهد. در ابتدای روایت، دو کانون نخست با یکدیگر خودنمایی می‌کنند و به تدریج با مرگ قماج، دو کانون دیگر هم چنان به نقش پردازای ادامه می‌دهند.

نگرش ایدئولوژیک خاصی بر روایت ابن‌اثیر حاکم است. روایت نیشابوری، اصفهانی و حسینی ابعاد ایدئولوژیک سیاسی بر محوریت سلطنت دارند. در حالی که، در روایت ابن‌اثیر بعد دینی نیز افزوده شده است. در این روایت، غزها را قبایلی متدین و مبادی آداب دینی دانسته شده که ظلم و ستم امیران سلطان به شورش آنان دامن زده است، اما روایات دیگر به این ویژگی غزها اشاره نکرده‌اند.

شخصیت‌های این روایت در دو جناح سلطانی و غزان، از نظر کمی و کیفی متفاوت است. از جناح سلطانی، دو شخصیت قماج و سنجر معرفی شده که هر دو نقش فعال‌گرایانه دارند. قماج در قامت شخصیتی منفی، بحران ساز، خود بزرگ بین و ظالم، تصویر شده، در حالی که سلطان نیز شخصیتی فعال اما لجوج و متزلزل تصویر شده است. تصویر سنجر در این روایت، بیش از سایر روایت‌ها دچار تعارض شده است، اما هم‌جهتی‌های بیشتری در کل روایات دیده می‌شود. شخصیت‌های غز از نظر کمی (به نام‌های دینار، بختیار، طوطی، جغر، محمود) بیشتر از سایر روایات است، اما از نظر فعال‌گری، امیر بختیار فعال نشان داده شده و از دیگران جز نام چیزی بیان نشده است. برخلاف روایت‌های دیگر که طوطی پیگ را فرمانده غزها معرفی کرده‌اند، ابن‌اثیر، بختیار را فرمانده معرفی می‌کند و از نظر شخصیتی او را فردی گستاخ و فزون‌خواه نشان می‌دهد. از میان شخصیت‌های علمی کشته شده در «فتنه» غزان، تنها نام محمد بن یحیی با روایات دیگر مشابه است و اسم دو تن دیگر یعنی حسین بن محمد ارسابندی و قاضی علی بن مسعود اضافه شده است. در این روایت، نام عبدالرحمن اکاف دیده نمی‌شود. هر چند ساختار و محتوای روایت شباهت‌هایی با روایت

نیشابوری دارد، اما تفاوت‌های بنیادین آن، نشانگر بهره‌گیری ابن‌اثیر از منابعی متفاوت از منابع پیشین است.

روایت دوم ابن‌اثیر از مورخ گمنام خراسانی نقل شده که از اساس ساختار و محتوی، متفاوت با روایت اول است. این روایت به طور آشکار از روایات موجود و در دسترس نقل نشده است. از آنجایی که یکی از منابع عمده ابن‌اثیر در حوادث خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم، کتاب *تاریخ خوارزم* ارسلان بن محمود بن محمد خوارزمی است، که حوادث را تا دوره اوج‌گیری قدرت خوارزمشاهیان از آن نقل کرده، احتمالاً این قسمت از روایت غزها، از خوارزمی اخذ شده که اصل کتاب در دست نمی‌باشد. محتوای روایت هم نشان می‌دهد که این گزارش از یک مورخ آشنا به تاریخ ترک و مناسبات قدرت در منطقه بوده است؛ این فرد کسی جز ارسلان خوارزمی نمی‌تواند باشد.

روایت ابن‌اثیر از ۴۷ گزاره تشکیل شده اما ترتیب روایی، تطابقی با ترتیب روایی روایت اول و روایت‌های دیگر ندارد، و ترتیب متفاوتی دارد. این قسمت از روایت، در مقایسه با روایت نخست و روایت‌های دیگر، روایتی زمانمند و مکانمند است. اشتغال بر جزئیات رویدادها برتری آشکاری بر سایر روایات دارد. رویدادها نه تنها بر اساس سال، گاهی بر اساس ماه‌ها دنبال شده است. پیشروی غزان نیز یک مسیر روشن را از مرو، نیشابور، جوین، اسفراین و مجدداً نیشابور و غزنه بیان می‌کند.

بستر تاریخی تکاپوی غزان در این روایت، در تعارض با روایات پیشین است. این روایت، سابقه تاریخی آنها را تا اوایل قرن دوم یعنی جنبش المقنع، عقب برده و از آنان به عنوان نیروی تعادل بخش در معادلات منطقه‌ای یاد کرده است. بعد روایت با یک گسست چند قرنی در توالی زمانی در اوایل قرن پنجم، به بیان تکاپوی غزان بین دو بازیگر سیاسی امیر قماج و امیر زنگی بن خلیفه شیبانی حکمران طخارستان و حسین غوری نقش پرداخته و رفتار سیال غزان به کینه‌جویی امیر قماج انجامید. زاویه دید این روایت از تکرار برخوردار است؛ کانون‌های متعددی چون امیر طخارستان، امیر بلخ، غوریان، غزان و سلطان مطرح شده است. روابط ساختاری حاکم بر کانون‌ها مبتنی بر تعارض است، که کمابیش در بین سایر کانون‌ها دیده می‌شود. با این تفاوت که تعارض بین کانون‌های دیگر دو یا سه کانون اصلی غزها (غیر خودی)، امیران/سلطان (خودی) حکمران بلخ با دو کانون غیر خودی غزی و غوری تعارض پیچیده‌ای دارد.

بررسی شخصیت‌های روایت نشان می‌دهد، راوی نگرش مثبتی بر بازیگران کانون‌های خودی و غیر خودی ندارد. سردسته غزان، ارسلان بوقا معرفی شده که در روایت نخست ابن‌اثیر، نامش نیامده و ابعاد شخصیتی‌اش چندان تبیین نشده است و همه جا با نام کلی «غزان» یاد شده است. برخلاف روایت‌های پیشین، ابن‌اثیر در این روایت، چهره ناخوشایندی از غزها از جمله خیانت پیشگی، غارتگری و رفتارهای بی‌ثبات و متزلزل ارائه کرده است. این بدبینی در سراسر روایت، با وضوح بیشتری دیده می‌شود. در حالی که در روایت نخست، نگرش معتدل و حتی همدلانه با غزان وجود دارد. ترکان قارغلی، امیر زنگی، امیر غوری، امیر قماج نقش منفی یافته‌اند. با این تفاوت که شخصیت قماج در مقایسه با روایت اول ابن‌اثیر و سایر روایات تلطیف شده است و از شخصیت بحران ساز و خودخواه به شخصیت مقاوم تغییر یافته است. به سخن دیگر، شخصیت قماج در قبال شخصیت‌های کانونی خودی، خیانت پیشه و حيله‌گر و در قبال غزان، مقاوم معرفی شده است. شخصیت سلطان نیز در روایت‌های دوگانه‌ی ابن‌اثیر از استقلال بیشتری برخوردار است؛ دلیل آن را نیز فقدان تبیین دقیق از تعارض درون ساختار سپاهی است. در روایت، تمرکز تا حدودی از امیران به سلطان منتقل شده است، و به محمد بن ابوبکر بن قماج و مویدآبیه، نقش فعال‌گرایانه و تاثیرگذار و نجات بخش داده نشده است.

از بزرگان و عالمان کشته شده در «فتنه» غز، اسم پانزده نفر (چهار نفر از طوس، نه نفر نیشابور، دو نفر اسفراین) یاد شده است. مقتولان طوس را از طریق اشاره بر علوی بودن و ذکر مقام علمی و دیوانی‌اشان، برجسته کرده است: مانند امام محمد مارشکی، رئیس علویان شهر؛ علی موسوی، خطیب شهر؛ اسماعیل بن محسن و شیخ الشیوخ شهر؛ محمد بن محمد. در حالی که از مقتولان نیشابور، محمد بن یحیی را برجسته کرده و سایرین را با افزودن کلمه زاهد، امام، نوه قشیری و قاضی جایگاه والای آنها را گوشزد می‌کند.

آمار ارائه شده در این روایت ابن‌اثیر، با روایات دیگر متفاوت است. در این روایت، از سپاه ۱۰ هزار نفری قماج و ۱۵ هزار مقتول در دو محله نیشابور و مبلغ ۲۰۰ هزار درهم نقره خون بها قماج، یاد شده است که هیچ کدام از اعداد، با اعداد روایات دیگر همسانی ندارد و فقط با روایت اصفهانی در خون بها (۲۰۰ هزار دینار مسکوک رکنی)، با تفاوت در نوع سکه، اشتراک وجود دارد.

خلاصه سخن این که، ابن‌اثیر به‌رغم دوری جغرافیایی و زمانی از واقعه، توانسته با بهره‌گیری از منابع متعدد، از روایات پیشین یعنی تاریخ خوارزم محمود بن محمد بن عباس

ارسلان خوارزمی، روایتی بدیع و متفاوت از سایرین ارائه دهد. تاریخ خوارزمی از منابع ابن اثیر بوده و رویدادهای خراسان را تا دوره ی تکش، از این کتاب نقل کرده است. آشنایی مورخ به مناطق و تاریخ منطقه و بویژه ساختار درونی قدرت غزان، این احتمال را تقویت می‌کند که ابن اثیر به کتابی به زبان عربی از شرق ایران دسترسی داشته و روایت را دقیق‌تر از روایت غرب ایران یعنی نیشابوری و حسینی به قلم آورده است. اعتبار روایت ابن اثیر به دلیل فقدان روایت خوارزمی و نزدیکی به واقعه بسیار است. این روایت، گاهی به موازات روایات دیگر و گاهی روایت مکمل عمل می‌کند. روایت ابن اثیر نتوانسته است در روایات فارسی بعدی تاثیرگذار باشد، اما در تاریخ‌نگاری عربی تاثیر گذاشت و ابن خلدون روایت دوگانه ابن اثیر را رونویسی کرد.

نتیجه

تحلیل انتقادی روایت می‌تواند یکی از موانع اصلی پیشرفت پژوهش‌های تاریخی را بر طرف سازد؛ و آن جستجو و تشخیص روایت اصیل یا کهن‌تر از روایت غیر اصیل است. با اتخاذ روش‌شناسی و شاخص‌های عینی شده، که ابعادی از آن در این مقاله ارائه شد؛ می‌توان روایات را به اصیل و غیر اصیل و متقدم و متأخر دسته‌بندی کرد. این گونه‌شناسی نیز به معنی بی‌اهمیتی محض روایت‌های غیر اصیل و متأخر نیست، بلکه هر روایت در بافتار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خاصی تولید می‌شود و در همان بافتار نیز قابل درک و فهم است. مثلاً روایت خواندمیر در *حبیب السیر*، هر چند مطلب تازه‌تری در ساختار و محتوی نسبت به تاریخ‌گزیده و *سلجوق‌نامه* ندارد و شاید برای تبیین روایت واقعه‌ی غز بی‌ارزش تلقی شود، اما برای معرفت‌زمان خود دارای ارزش است. بعنوان نمونه می‌توان از اصطلاح‌ها و واژه‌های به کار رفته که متعلق به زمان روایت است نه واقعه نام برد. مانند «شیلان» به جای وظیفه، «جرمانه» به جای خون بها؛ بنابراین، روایات متأخر، ارزش واژه‌شناسی پیدا می‌کند تا ارزش تاریخی. از این‌رو، به پژوهندگان تاریخ توصیه می‌شود، روایات متأخر را برای درک معرفت تاریخی و ادبی زمان مورخ مطالعه کنند. در نتیجه، تحلیل انتقادی روایت‌های تاریخی به جای استفاده از یکایک روایت‌ها، به روایت‌گزیده، موثق، مرجح و اصیل تکیه می‌کند، اما اهمیت ادبی، سبکی و واژه‌شناسی و در مجموع بافتار زمان، بازگویی روایت را نیز برای پژوهندگان گوشزد می‌کند.

تحلیل انتقادی روایت واقعه غز نشان می‌دهد که چگونه در ادوار مختلف، اراده امیران بر اراده سلطان غلبه یافته است. هر چند بخشی از معرفت تاریخی، برآیند جهت‌گیری ایدئولوژیک روایات است که سعی دارند ساحت سلطنت را از اقدامات آسیب‌ساز میرا سازند. اما تحلیل روایت، لایه‌های بیرونی و درونی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. در پس این جهت‌گیری، پژوهشگر ضعف ساختاری و رفتاری کانون‌های فعال، غیر فعال و نیمه فعال را تفکیک و تبیین می‌کند. از ۱۷ روایت مورد بررسی، دو کلان روایت، منشیانه و سه روایت شاعرانه، از نظر زاویه دید و انسجام، ویژگی منحصر به فردی دارند و از ۱۴ روایت تاریخ نگارانه، ۵ روایت دارای اعتبار روایی اصیل است. روایت‌های متقدم غیر اصیل و متأخر دارای اعتبار روایی تاریخی برای واقعه غز نیستند؛ اما دارای اعتبار بافتاری و سبکی و واژه‌شناختی می‌باشند، مانند اسامی افزوده شده در روایت همدانی و یا تعداد خانوارهای ذکر شده غزان در روایت میرخواند، جای تامل دارد. با توجه به این که روایت‌ها رونویسی تمام و کمال یا تلخیص روایات متقدم است، پس نمی‌توان تغییرات جزئی را روایت متفاوت تلقی کرد. این تغییرات ارزش تاریخ‌نگارانه پیدا نمی‌کند و اعتبار روایی اصیل به روایت نمی‌بخشد.

فهرست منابع و مأخذ

کتاب‌ها و مقالات:

- آقسرایبی، محمود بن محمد، (۱۳۶۲)، تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار، تصحیح عثمان توران، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر جزری، عزالدین علی، (بی تا)، تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- _____، (۱۳۹۸ق)، الکامل فی تاریخ، ج ۹، بیروت: دارالفکر.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، (۱۳۸۸)، تاریخ ابن خلدون (العبر)، ج ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- انوری، اوحدالدین محمد، (۱۳۷۶)، دیوان انوری، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: آگاه.
- تولان، مایکل، (۱۳۸۶)، روایت شناسی: درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- جوزجانی، منهاج سراج، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حسن زاده، اسماعیل، «تاریخ نگری و تاریخ نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی»، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۶۵، ۱۳۸۶، صص ۵۵-۲۱.
- حسینی، صدرالدین، (۱۳۸۰)، زبدة التواریخ (اخبار امرا و شاهان سلجوقی)، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران: ایل شاهسون بغدادی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، (۱۳۷۴)، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین هماد، (۱۳۳۲)، حبیب‌السیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- رابرتز، جفری، (ویراستار)، (۱۳۸۹)، تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۶۴)، راحة الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- ستارزاده، ملیحه، (۱۳۸۴)، سلجوقیان (۴۳۱-۵۹۰ق)، تهران: سمت.
- سومر، فاروق، (۱۳۹۰)، تاریخ غرها، ترجمه وهاب ولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، مجمع‌الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- عبدالقادر وزنه، یحیی حمزه، (۱۴۲۴ق)، الدولة السلجوقیه فی عهد السلطان سنجر، قاهره: مکتبه الثقافه الدینییه.
- کاتب اصفهانی، عمادالدین محمد، (۱۳۵۶)، تاریخ آل سلجوق، ترجمه محمدحسین خلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

تحلیل انتقادی روایت‌های واقعه یورش غز به خراسان ۵۱

- مارتین، والاس، (۱۳۸۱)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد صهباء، تهران: هرمس.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، (۱۳۷۵)، روضه الصفا، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خویی، تهران: علمی.
- نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، سلجوق‌نامه، تهران: کلاله خاور.
- وطواط، رشیدالدین، (۱۳۸۳)، نامه‌های رشیدالدین وطواط، به کوشش قاسم تویسرکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۶۲)، جامع التواریخ بخش آل سلجوق، به کوشش احمد آتش، تهران: دنیای کتاب.
- یوسفی فر، شهرام، (۱۳۸۶)، تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سلجوقیان، تهران: دانشگاه پیام نور.

Archive of SID